

سیاست آمریکا در قبال عراق: بررسی چهار سناریو*

نویسنده: دانیل بایمن، کنت پالاک و گیدئون رز*

مترجم: مریم ملانظر

چکیده:

حمایت از مخالفین رژیم عراق برای سرنگونی حکومت صدام حسین به صورت سیاست مورد پذیرش دولت آمریکا مطرح شده است. اما انجام این طرح با مشکلات متعددی روبروست و برای انجام آن سه سناریو مطرح می شود؛ به کارگیری قدرت هوایی برای برکناری صدام، کمک به مخالفان برای تصرف مناطق گسترده ای از عراق؛ حمایت از جنگ چریکی دشمنان صدام. این مقاله ضمن توضیح هر یک از طرحها، امتیازات و مشکلات، ضعفها و نواقص آنها را نیز بیان می کند و در نهایت همه آنها را بسیار خطرناک ارزیابی و نتیجه گیری می کند که آمریکا توان مدیریت طرح براندازی صدام و یا پذیرش وی را ندارد و در نتیجه تنها گزینه آمریکا عبارت است از: کنترل و مهار صدام و یا تبدیل مهار گسترده به مهار محدود عراق. نویسنده در پایان یک سلسله پیشنهادهای اجرایی برای سیاست آمریکا در برابر عراق ارائه می دهد.

خلیج خوکهای دیگری در عراق

چهاردهه پیش یک رهبر جهان سومی (فیدل کاسترو)، منافع آمریکارادر منطقه ای حیاتی

* Daniel Byman, Kenneth Pollack and Gideon Rose, "The Rollback Fantasy", *Foreign Affairs*, January / February 1999, pp.1-11.

* دانیل بایمن یکی از تحلیلگران سیاسی مؤسسه «راند» است. کنت پالاک استاد برجسته امور پژوهشی دانشگاه دفاع ملی می باشد. گیدئون رز معاون رئیس مطالعات امنیت ملی و عضو افتخاری شورای روابط خارجی است. دیدگاههای مطروحه در این نوشتار، نظرات شخصی مؤلفان است.

تهدید کرد. سیاستگذاران آمریکا که تمایلی برای پرداختن هزینه‌های تهاجم یا توافقی برای مهار نداشتند متقاعد شدند گزینهٔ سومی وجود دارد که کم‌هزینه و ساده است، یعنی پشتیبانی از برخی مخالفان داخلی آن دولت که در راستای شورش مردمی و سرنگونی رژیم تلاش می‌کنند. بدین سان خلیج خوکها به یکی از رسواترین شکستها در تاریخ سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد.

اکنون طرح مشابهی وجود دارد؛ یعنی بهره‌گیری از مخالفان داخلی رژیم عراق برای براندازی صدام که یکی از مهیج‌ترین طرحهای سیاست خارجی واشنگتن است. این مسئله در همه جا مطرح می‌شود: از دیدگاه رهبران کنگره تا نگرش گروهی از مقامات دولت پیشین، و از نظر هفته‌نامهٔ خبری-تفسیری استاندارد، نیورپابلیک و سرمقاله‌نویسان نیویورک تایمز، واشنگتن پست، و نشریهٔ نیشن، پشتیبانی از مخالفان رژیم عراق بدیل مهمی برای سیاست کنونی دولت کلینتون شده است. مشاوران امنیت ملی پیشین جمهوری خواه، سه‌تن از مقامات پیشین جمهوری خواه وزارت دفاع، و هفت‌تن از مقامات پیشین جمهوری خواه در کابینه نامه‌ای را امضا کردند که رئیس جمهور را ترغیب به پشتیبانی جدی تر از دشمنان صدام می‌کرد. آر. جیمز وولسی*، نخستین رئیس سازمان سیا در دورهٔ کلینتون، دیگر حامی برجستهٔ طرح براندازی بود. در نتیجه، کنگره در ماه اکتبر شتابزده طرح آزدسازی عراق را پذیرفت که به موجب آن کمک نظامی ۹۷ میلیون دلاری به گروههای مقاومت دموکراتیک عراق تصویب شد. ستاد ریاست جمهوری در این زمینه مشتاق نبود، اما کلینتون این راه حل را به جای جنگ برگزید. و پس از بروز اختلاف دیگری با عراق در مورد بازرسیهای تسلیحاتی سازمان ملل در ماه نوامبر گذشته، رئیس جمهور با تبیین طرح نوین دولت مبنی بر "به‌کارگیری نیروهای تحول‌آفرین در عراق" و عزم خود برای تلاش در راستای «برقراری دولت جدیدی در بغداد که نمایندهٔ مردم باشد و به جای سرکوب مردم آنها را محترم شمارد»، ابتکار عمل را به دست گرفت.

اندیشهٔ اصلی پشتیبان این طرح، ساده است یعنی آمریکا باید از تداوم حکومت صدام حسین جلوگیری نماید و برای به قدرت رسیدن مخالفان رژیم عراق کمک کند.

* R. James Woolsey.

همچنانکه ترنت لوت*، رهبر اکثریت مجلس سنا ابراز می‌دارد، «در اینجا دکترین باید عقب‌رانی** باشد نه مهار». در روزنامه نیورپابلیک***، پاول والفوویتز****، معاون وزیر پیشین دفاع چنین نوشت، «سرنگونی صدام تنها نتیجه‌ای است که می‌تواند منافع حیاتی آمریکارادر یک خلیج فارس امن و با ثبات تأمین نماید، زیرا در میان حکومت‌های استبدادی معاصر این موضوع تا اندازه‌ای منحصربه‌فرد است که رژیم عراق تنها متکی به صدام حسین می‌باشد... اکثریت عظیم عراقیها خواهان سرنگونی او هستند، ولی اگر این خواسته خود را بروز دهند سزاوار مرگ خواهند بود، ما باید آنها را یاری نماییم.» به علاوه پیش‌بینی می‌شود که جایگزینی صدام با هزینه‌ای به نسبت اندک تحقق می‌یابد و حتی بسیاری از مدافعان طرح استدلال می‌کنند که بدون اعزام نیروهای زمینی آمریکا می‌توان آنرا عملی نمود. والفوویتز در برابر کنگره شهادت داد که اگر دولت کلیتون تنها «نیروی مورد نیاز برای هدف را بسیج کند» جهان از وجود صدام رهایی خواهد یافت.

مشکل در اینجا است که چنین چیزی واقعیت ندارد. حتی اگر طرح عقب‌رانی مطلوب باشد، هر سیاستی برای اجرای آن باید سه آزمون را که به طور جدی مورد بررسی قرار گرفته است پشت سر گذارد. هر سیاستی باید به لحاظ نظامی عملی بوده، مورد پذیرش متحدین آمریکا باشد که همکاری آنها برای اجرا ضروری است، و از دیدگاه مردم آمریکا مطلوب باشد. تمامی طرح‌های عقب‌رانی که مخالفان عراقی را در برمی‌گیرد چندان مؤثر نیست. بنابراین، افرادی که این طرح‌های قابل تردید را برای سیاست جاری آمریکا برتر می‌دانند دچار افکار واهی و پوچ هستند. به هر ترتیب، تلاش آمریکا برای تغییر سیاست از مهار به عقب‌رانی در عراق اشتباه هولناکی خواهد بود که می‌تواند بسادگی موجب هزاران مورد تلفات غیر ضروری شود.

روش قدرت هوایی

برخلاف برداشت حامیان مخالفان عراق که گاهی ارائه می‌شود، هیچ طرح عقب‌رانی

* Trent Lott.

** Rollback.

*** New Republic.

**** Paul Wolfowitz.

ساده و واحدی وجود ندارد. در عوض، سه نوع طرح متضاد پیشنهاد می‌گردد: به کارگیری قدرت هوایی برای برکناری صدام، کمک به مخالفان برای تصرف مناطق گسترده‌ای از عراق، یا حمایت از جنگ چریکی دشمنان صدام.

در نخستین طرح یعنی رهیافت قدرت هوایی، آمریکا با همکاری مخالفان، عملیات نظامی تعیین‌کننده‌ای را علیه رژیم عراق اجرا می‌کند. در اینجا مشکل این است که تقریباً تمام این بار سنگین بردوش آمریکاست و آمریکابدون اطمینان از موفقیت باید متحمل هزینه‌های سنگینی شود.

رهیافت قدرت هوایی ایجاب می‌کند که آمریکا مخالفان رژیم عراق را در امر استخدام، آموزش، و تجهیز دهها هزار سرباز برای جنگ متعارف محدود یاری دهد. هنگامی که این ارتش مخالف آماده نبرد شد، آمریکا برای برهم‌زدن آرایش رزمی، تدارکات، فرماندهی و کنترل، و مواضع پشت جبهه عراق، حمله‌ای هوایی علیه نیروهای صدام آغاز می‌کند. نیروهای مخالف به دنبال حمله شدید هوایی آهسته به پیش می‌روند، نیروهای صدام را وادار می‌کنند تا برای نبرد متمرکز شوند و از این رو نیروهای صدام به هدف مناسب‌تری برای انهدام از راه هوایی تبدیل می‌گردند. هنگامی که نیروهای دفاعی عقب‌نشینی کرده و یا تجزیه شدند، نیروهای مخالف قلمرو هرچه بیشتری را اشغال می‌کنند، و سرانجام بدون هیچ مانعی به سوی بغداد پیش می‌روند، و حکومت جدیدی را تشکیل می‌دهند.

این طرح دو امتیاز دارد. نخست، این طرح به درستی می‌پذیرد که شکست دادن نیروهای مسلح صدام دشوار خواهد بود و مخالفان رژیم عراق بدون پشتیبانی نظامی گسترده آمریکا نمی‌توانند اقدام کنند. دوم، این طرح ممکن است مورد پذیرش متحدین آمریکا قرار گیرد، زیرا آنها گاهی پیشنهاد کرده‌اند که از سیاست براندازی صدام در صورت اطمینان از موفقیت آن پشتیبانی می‌نمایند. اگرچه به طور کلی دوستان آمریکا در اروپا و خاورمیانه با اعمال زور علیه صدام در بحرانهای اخیر موافق بوده‌اند، اما برخی از آنها از کنار گذاشتن صدام ابراز تأسف می‌کنند زیرا بر این باورند که ثبات منطقه از بین می‌رود و مرزهای ملی تغییر می‌یابد. اما مشکل در اینجا است که طرح یادشده، عملیات هوایی بسیار گسترده آمریکا را می‌طلبد در حالی که پیروزی مخالفان احتمال ضعیفی دارد. در واقع، اکنون توانمندیهای نظامی متعارف عراق بسیار محدود شده است. و نیروهای عراقی نمی‌توانند در برابر نیروهای آمریکایی و

دیگر کشورهای غربی چندان پایداری کنند. اما همین یگانها، دشمن سرسختی برای مخالفان عراقی هستند. ارتش عراق هم اکنون ۴۰۰۰۰۰ نیروی کادر (پایور)، از جمله نزدیک به ۱۰۰۰۰۰ نیروی گارد ریاست جمهوری و گارد ویژه ریاست جمهوری در اختیار دارد. صدام همچنین از ۲۰۰۰ دستگاه تانک و ۲۱۰۰ قبضه توپخانه برخوردار است. قوای مخالف که به سلاحهای سبک مسلح هستند در جنگ گسترده علیه این نیروها، بویژه گارد ریاست جمهوری نمی‌توانند پایداری کنند. به این دلیل، برای تحقق طرح یادشده عملیات هوایی آمریکا در اصل باید مقاومت نظامی سازمان یافته عراق را منهدم سازد. این مهم تلاش فراوان و پرهزینه‌ای را در چندین ماه می‌طلبد؛ شاید به همان اندازه‌ای که عملیات هوایی در سال ۱۹۹۱ در جنگ خلیج فارس انجام شد. هر چند مردم آمریکا مخالف سرسخت رژیم صدام هستند، اما آنها شاید از عملیات خونین و طولانی علیه عراق بدون وجود یک انگیزه روشن پشتیبانی نکنند.

قدرت هوایی هرگز به تنهایی نمی‌تواند رژیم حریف را وادار به تسلیم نماید. حتی با وجود شکست سخت نیروهای عراقی در "عملیات طوفان صحرا" تنها چند یگان عقب‌نشینی کرده و یا به طور دسته‌جمعی تسلیم شدند. آنهایی هم که تجزیه شدند تا اندازه‌ای ناشی از هراس از حمله زمینی قریب‌الوقوع نیروهای متحدین بود؛ ترسی که نیروهای مخالف ضعیف نمی‌توانند آنرا القا کنند. هیچ‌یک از لشکرهای گارد ریاست جمهوری منهدم نشد، اگر چه چندین لشکر هریک در معرض بیش از هزار سورتی پرواز بمباران قرار گرفته بودند. روی هم رفته، این استدلال ثابت نشده و احمقانه است که قدرت هوایی آمریکا به تنهایی می‌تواند نیروهای زمینی عراق را منهدم سازد و به ارتش مخالفان امکان دهد تا در واقع بدون هیچ مانعی به سوی بغداد پیش روند.

افزون بر این، طرح مورد بحث ایجاب می‌کند که مخالفان شهرهای عراق را از تصرف نیروهای مسلح رژیم صدام خارج سازند. قوای مخالف باید به تنهایی در این نبردهای گسترده بکنند، زیرا آمریکا به سختی می‌تواند با هواپیماها و موشکهای خود یگانهای زمینی عراق را که در جنگلهای انبوه شهرهای مدرن پنهان شده‌اند منهدم سازد و قوانین درگیری آمریکا نیز برای محدود نمودن تلفات غیرنظامیان، بمباران مناطق شهری را منع می‌کند. برای نیروی مخالف ضعیف حتی برخورد با لشکرهای سرکوب شده گارد ریاست جمهوری در

رزم شهری بسیار دشوار است. دشمنان صدام، حتی اگر آمریکا برای کمک به آنها عملیات هوایی گسترده‌ای را اجرا کند، شاید در جنگ زمینی شکست بخورند. در پایان، روش قدرت هوایی ممکن است صدام را وادار نماید که جنگ افزار شیمیایی و بیولوژیکی خود را علیه آمریکا و متحدین او در خاورمیانه به کارگیرد. صدام در جنگ خلیج فارس در آستانه سقوط قرار گرفته بود که از این جنگ افزار استفاده کند. تنبیه تدریجی صدام را متقاعد می نماید که کل زرادخانه خود را به کارگیرد، در حالی که تمامی انگیزه‌های خویشنداری از بین می رود.

روی هم رفته، طرح جنگ پیشگیرانه علیه عراق به کارگیری قوای مخالف به جای نیروی زمینی آمریکا را دربردارد. هزینه‌ها و خطرات طرح، آنرا به تلاشی بسیار خطرناک و بدنام تبدیل می کند؛ حتی اگر به منزله راهی برای براندازی قطعی ارائه شود. این احتمال وجود دارد که نیروی مخالف به کلی مغلوب شود، آنگاه دولت آمریکا با گزینه‌ای دردناک روبه‌رو خواهد شد که صدام را به خود واگذارد تا طرح فرار خود را بچیند یا اینکه حملات هوایی تا به امروز بی ثمر را ادامه داده، یا نیروهای آمریکایی را برای تصرف بغداد اعزام کند. بنابراین، تلاش برای عقب رانی با تکیه بر قدرت هوایی بسیار خطرناک است و شاید به جای آذاسازی بغداد و اشنگتن را در تنگنا قرار دهد.

روش منطقه امن

دومین گزینه عقب رانی به این ترتیب است که آمریکا به گروه مخالف معروف به "کنگره ملی عراق" * کمک می کند تا مناطقی بزرگ در عراق را تصرف و حفظ نمایند، و با استفاده از این مناطق حکومت صدام را تحلیل برند. اما این طرح به لحاظ نظامی خنده آور است و به یقین با مداخله مستقیم آمریکا و یا کشتار و خونریزی گسترده پایان می یابد.

رهیافت منطقه امن ایجاب می کند که آمریکا کنگره ملی عراق را به عنوان دولت مشروع و قانونی عراق اعلام کند، داراییهای مسدود شده عراق را در اختیار آن قرار دهد، و در استخدام (سربازگیری)، آموزش، تجهیز نیروی پیاده سبک و بسیار متحرک ۱۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ نفری، که بیشتر آنها پرسنل نظامی پیشین عراق هستند دولت تازه را یاری نماید. سپس این نیروها

* Iraqi National Congress (INC).

منطقه کردستان عراق در شمال کشور، و تمام منطقه غرب رودخانه فرات و جنوب مدار ۳۲ درجه که به طور کلی "عراق آزاد" اعلام شده است مورد تهاجم قرار داده و اشغال می‌کنند. آمریکا تحریمهای اقتصادی علیه این مناطق را ملغی می‌نماید و برای دفاع از آنها در برابر ضدحمله‌های رژیم صدام قدرت هوایی را به کار می‌گیرد. کنگره ملی عراق استدلال می‌کند که با تأمین پناهگاهی برای فراریان و کاهش منطقه تحت کنترل صدام تا دره‌های رودخانه بین‌النهرین، بغداد، و برخی از مناطق شمال غرب، این استراتژی رژیم عراق را متلاشی می‌نماید و یا آنرا در برابر عملیات نظامی مستقل کنگره آسیب‌پذیر می‌کند.

کنگره ملی عراق پیشنهاد کرده است که عملیات کامل کم‌هزینه باشد، یک یا دو سال به طول انجامد، و به مداخله نظامی مستقیم محدود آمریکا نیاز داشته باشد که تلفات سنگینی را برای آمریکاییها به بار نیاورد. همانگونه که رئیس کنگره ملی عراق، احمد چلبی در بهار گذشته در مجلس سنا ابراز داشت، «پایگاهی حفاظت شده در برابر تانکهای صدام را در اختیار کنگره ملی عراق قرار دهید، برای تأمین غذا و مسکن و مهار جمعیت آزد شده از ما پشتیبانی موقتی به عمل آورید، و ما عراق آزاد، عاری از جنگ افزار انهدام جمعی، و دارای بازار آزاد را برای شما به ارمغان خواهیم آورد. مهمتر این که، کنگره ملی برای آزادی به این اقدامها مبادرت می‌ورزد.» چون طرح یاد شده نتیجه‌ای عظیم با هزینه اندک را نوید می‌دهد، محبوب کنگره و منتقدان کلینتون شده است. این طرح می‌تواند مورد توافق مردم آمریکانیز قرار گیرد. اما مشکل این است که طرح کنگره ملی آنچنان ناقص و غیرواقعی است که می‌تواند به طور بدیهی به تکرار رویداد خلیج خوکها منجر شود. مقامات آمریکایی سرانجام باید مداخله مستقیم را برگزینند و یا شاهد کشتار شورشیان باشند، همان چیزی که با اقدام اخیر کنگره ملی برای برپایی قیام و شورش در شمال عراق از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ رخ داد.

همچنانکه مؤسسه آندریوپار اسیلیتی* خاورمیانه اظهار داشته است: «کنگره ملی عراق در امتداد رودخانه پاتوماک** از پشتیبانی بیشتری بهره‌مند می‌گردد تا رودخانه فرات.» نودونه درصد قدرت رزمی مخالفان از دو نیروی شبه‌نظامی کرد که در شمال عمل می‌کند، یعنی حزب دموکرات کردستان به رهبری مسعود بارزانی و اتحادیه میهنی کردستان به رهبری

* Andrew Parasiliti.

** Patomac.

جلال طالبانی، و نیروی شبه‌نظامی شیعه به نام مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق که در جنوب فعالیت دارد تشکیل می‌شود. هر گروه برنامه ویژه‌ای دارد، تمامی گروهها از همکاری و اتحاد فاصله گرفته‌اند. رهبران سه گروه اکنون تمایل خود را برای هماهنگی با کنگره ملی عراق ابراز داشته‌اند، اما از رهبری آن پیروی نخواهند کرد. از آن بدتر، آنها اذعان می‌دارند که کنگره ملی عراق کار زیادی در راستای آرمان مخالفان انجام نمی‌دهد. در سپتامبر گذشته بارزانی و طالبانی دعوت دیدار با رهبران کنگره را پذیرفتند اما همین که آگاه شدند چلبی نیز برای دیدار دعوت شده‌است آنرا لغو کردند.

گذشته از اختلاف داخلی مخالفان، متحدان منطقه‌ای آمریکا از طرح مورد بحث متنفرند. کویت، عربستان سعودی، اردن، و ترکیه با تمامی تلاشهای عقب‌رانی که در بردارنده کاربرد مستقیم قدرت نظامی آمریکا برای تضمین پیروزی نباشد سخت مخالفت می‌کنند، زیرا از این نگراند که این اقدامها ناکام مانده و آنها مورد خشم صدام قرار گیرند.

مسئله دیگر آنست که طرح یادشده به لحاظ نظامی غیر عملی نیست اما به تمام معنا خطرناک است. حتی اگر بتوان باور کرد که نیروهای کرد منطقه شمال را در تصرف خود نگاه دارند، رهیافت کنگره ملی عراق برای کنترل نزدیک به ۱۰۰۰ کیلومتر جبهه داخلی جنوب و غرب عراق نیازمند ۱۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ تن نیروی مسلح سبک است. این تعداد نیرو نسبت به مکان مذکور نامعقول به نظر می‌آید. (در مقایسه، دکترین ارتش آمریکا برای دفاع از ۱۵ تا ۳۵ کیلومتر خط مقدم نیاز به یک لشکر زرهی ۲۰۰۰۰ نفری دارد). اگر به فرض کل ارتش کادر عراق منفعل باقی بماند - که در طول هشت سال گذشته مصداق نداشته است - نیروهای مخالف با حملات گارد ۷۰۰۰۰ نفری جمهوری و گارد ویژه ۲۵۰۰۰ نفری جمهوری روبه‌رو خواهند شد. آنها باید بدون تجهیزات زرهی و با نسبت عددی نامطلوب پنج به یک، مناطق گسترده‌ای را حفظ کنند.

علاوه بر این، استراتژی دفاع از مناطق امن داخل عراق ابتکار عمل را به صدام واگذار می‌نماید. هرگاه نیروهای مخالف به رودخانه فرات و مدار ۳۲ درجه برسند، صدام امکان می‌یابد زمان و مکان نبردهای بعدی را انتخاب کند. حتی پشتیبانی هوایی آمریکا نمی‌تواند از نیروهای مخالف حفاظت نماید زیرا حملات عراق در شرایط جوی نامساعد و یا هنگام شب نیز ممکن است اجرا شود؛ هنگامی که توانایی آمریکا در ممانعت از نیروهای زمینی بسیار

کاهش می‌یابد. تهاجم سال ۱۹۹۶ به شهر اربیل واقع در شمال عراق که تحت کنترل مخالفان بود در اینجا آموزنده است. زیرا عراقیها از این می‌ترسیدند که نیروهای آمریکایی از راه هوایی برای دفاع از شهر اقدام کنند. بنابراین، آنها نیروهای خود را به دقت تقویت نمودند، شبانه حمله کردند، نیروهای کرد، و کنگره ملی عراق را پیش از سپیده‌دم درهم کوبیدند، و روز بعد عقب نشینی کردند، و واشینگتن را با عمل انجام شده‌ای روبه‌رو ساختند. آمریکا در واقع برای حفظ هواپیماهای جنگی کافی در خلیج فارس به منظور واکنش سریع در برابر حملات رژیم علیه یگانهای مخالفان در داخل عراق تا سرنگونی صدام (حتی اگر ماهها و سالها طول بکشد)، هواپیماهای ضربتی عمل کننده در هر نوع شرایط جوی را به اندازه کافی در اختیار ندارد.

جنوب عراق نیز برای نوعی برپایی شورش که در طرح کنگره ملی عراق پیش بینی شده بسیار نامناسب است. زمین بیابانی باز جنوب برای عملیات زرهی عراق مطلوب می‌باشد، و منطقه جنوب غرب رودخانه فرات از جمعیت بسیار پر اکنده‌ای برخوردار است. مخالفان باید نیروهای تازه را از بصره دومین شهر بزرگ عراق، که به یقین صدام به شدت از آن دفاع می‌نماید، جذب کنند. رژیم عراق اکنون لشکرهای ۳۰۰۰۰ نفری را پیرامون شهر مستقر کرده است و سه لشکر دیگر نیز در آینده به آنها می‌پیوندند. به فرض، اگر صدام بتواند ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ نفر نیروی وفادار برای دفاع از بصره بسیج کند و پشتیبانی هوایی آمریکا کمک محدودی در عملیات شهری بنماید، بصره مانعی حل نشدنی را ایجاد می‌کند: ارتش کوچک کنگره ملی عراق نمی‌تواند مصون بماند، بدون اشغال شهر در امان باشد و در صورت تلاش، به یقین منهدم خواهد شد.

رهیافت منطقه امن حتی برای برخورداری از احتمال موفقیت اندک، باید صحت یکی از دو فرضیه را به اثبات رساند: این که رژیم عراق و نیروهای مسلح آن در صورت رویارویی با چالش جدی بسادگی تجزیه شود، و یا چند تیپ بی تجربه پیاده سبک مخالفان بتواند چندین لشکر سنگین عراق را در نبرد باز شکست بدهد. هر دو مورد اشتباه است. در جنگ خلیج فارس نیروهای مسلح عراق در معرض ۳۹ روز بمباران پیوسته بودند، که به کلی روحیه خود را ازدست دادند. ولی در جنگ زمینی، یگانهای مهمی مانند گارد ریاست جمهوری هنوز بسیار سرسختانه می‌جنگیدند. این نیروها بار دیگر علیه مخالفان عراق نبرد می‌کنند،

همانگونه که آنها پس از عملیات طوفان صحرا در هر فرصتی بکار گرفته شده‌اند. کنگره ملی تصور می‌کند که با تیپهای پیاده سبک خود می‌تواند بسادگی لشکرهای زرهی سنگین عراق را شکست بدهد. به یقین، نیروهای پیاده سبک بسیار کارآمد با داشتن سالهای طولانی آموزش مانند تفنگداران دریایی آمریکا و چتربازان اسرائیل یگانهای زرهی ناشناخته را در زمین باز شکست می‌دادند. اما این موارد استثنایی است. یگانهای پیاده به طور کلی برای ایستادگی در برابر حمله تانک به شمار زیادی جنگ افزار ضد تانک و توپخانه، زره، و اغلب قدرت هوایی نیاز دارد. در اکثریت نبردها در زمین باز هنگام جنگ جهانی دوم و پس از آن، یگانهای پیاده سبک باسانی توسط نیروهای زرهی معمولی مغلوب شده‌اند. پیشینه نظامی مخالفان رژیم عراق (تا به امروز) این موضوع را نشان می‌دهد. در بصره و کرکوک در سال ۱۹۹۱ و باردیگر در اربیل در سال ۱۹۹۶، یگانهای گارد ریاست جمهوری و ارتش عراق بسادگی نیروهای پیاده سبک کرد، شیعه و کنگره ملی را درهم کوبیدند. در حالی که تنها موفقیت نیروهای مخالف، یورش نیروهای عظیم کرد به دو تیپ از لشکر ۳۸ پیاده عراق در بیرون از شهر اربیل در سال ۱۹۹۵، علیه ضعیف‌ترین یگان ارتش عراق به دست آمد، هنگامی که یگان روحیه خود را از دست داده، کاهش یافته، غافلگیر شده و بدون پشتیبانی توپخانه یا تجهیزات زرهی مانده بود.

اما کنگره ملی عراق شجاعانه ادعا می‌کند که می‌تواند از موفقیت چاد در سالهای ۸۸-۱۹۸۶ پیروی نماید، که این کشور با برپایی جنگ مانوری به کمک نیروی پیاده سبک بسیار متحرک نیروهای زرهی لیبی را درهم کوبید. با وجود این، حتی نگاهی گذرا به پیروزی نیروهای چاد نشان می‌دهد که چرا مخالفان رژیم عراق هرگز نتوانسته‌اند آنرا تکرار کنند. نخست، چاد از نسبت نیروی مطلوبی برخوردار است: لیبی هرگز نتوانست بیش از ۱۳۰۰۰ نفر نیرو را برای جنگیدن اعزام نماید، ارتش چاد از سربازان قدیمی کارآموده در نبرد تشکیل شده بود که سالها در کنار هم می‌جنگیدند و بسیار منسجم بودند. سوم، رهبری نظامی چاد عالی بود. حسن هابره به اثبات رسانید که یک ژنرال برجسته و ممتاز است، و هاسا جاموس* در زمره فرماندهان رزمی عالی بود، جاموس فرماندهی بسیار شایسته بود که

* Hassa Djamous.

کارشناسان نظامی غرب مرتب او را با رومل* مقایسه می‌کردند. چهارم، نیروهای چاد در جنگ مانور عادی بودند، و آنها با استفاده از ارابه‌های جنگی و خودروهای نظامی ساخت فرانسه و آمریکا که در نیمه دهه ۱۹۸۰ تهیه کرده بودند به تاکتیکهای رزمی قبیله‌ای سنتی بازگشتند که مبتنی بر حرکت سریع و پوششهای چرخشی بود. این تاکتیکها تشابه کاملی با جنگ مانوری مدرن دارد. پنجم، ارتش لیبی در سال ۱۹۸۶ یکی از نالایق‌ترین ارتشها در کره زمین بود. اگر چه ارتش عراق ممتاز نیست، اما حرفه‌ای‌تر، مجرب‌تر، و بهتر آموزش دیده است. موفقیت چاد بر اساس تلفیق این پنج عامل بود؛ که کنگره ملی عراق از هیچ‌یک از آنها برخوردار نیست.

در واقع، کنگره ملی عراق سازمان نظامی ندارد. اگر کنگره همچون گذشته عمل کند، شاید نتواند نیروی کارآمدی را به میدان نبرد گسیل دارد؛ حتی اگر سالها به جذب و آموزش نیرو پردازد. کنگره می‌تواند به جذب فراریان ارتش عراق که بهترین سربازان هستند مباحثات ورزد، آنها کم‌کم گردهم می‌آیند و سپس با ناراضیان سیاسی، افراد قبایل، روشنفکران، و دیگر مخالفان صدام متحد می‌شوند. اگر چه کنگره در سالهای ۹۶-۱۹۹۲ از داخل کردستان عمل کرده، به علت مخالفت با متحدین کرد خود، هرگز بیش از چند صد جنگجو در اختیار نداشته است، که بیش از دو یا سه سال خدمت نکرده‌اند. به علاوه، رهبری کنگره در فرماندهی رزمی، شناسایی فرماندهان کارآمد، یا افزایش مهارتهای فرماندهی خود چندان ابتکار عمل نشان نداده است. نیروهای کنگره همچنین باید برای خنثی نمودن قدرت آتش برتر بغداد در جنگ مانوری پیشی گیرند. اما کنگره قصد دارد که فراریان ارتش عراق را در صفوف یگان خود بگمارد، که در چنین نبردی کارآمد نیستند. بعید است که این فراریان ناگهان به توانمندی ویژه جنگ مانوری دست یابند که تاکنون به کلی از آن بی‌بهره بوده‌اند. بدتر از همه این که بسیاری از این افراد فرصت طلب می‌توانند جاسوسان صدام باشند، که در صفوف مخالفان او نفوذ کنند، همانگونه که خبرچینها در گذشته هر نوع تلاش مخالفان را برای تحقق این امر نابود کرده‌اند. به یقین، متکی بودن به دلآوری کنگره ملی عراق در میدان نبرد، منبع تمامی اشتباهات است.

* Rommel.

روش افغانستان

سومین گزینه عقب‌رانی، رهیافت افغانستان است که سبب می‌شود آمریکا مخالفان عراق را به برپایی شورشی همچون مجاهدین افغان، کنتراهای نیکاراگوئه یا ویت‌کنگها ترغیب کند. مشکل این است که یکی از عوامل اصلی موفقیت جنگهای چریکی، کشوری دوست و همسایه می‌باشد که پایگاهی امن برای انقلابیون تأمین کند و در میان همسایگان عراق چنین کشوری یافت نمی‌شود.

در رهیافت افغانها، آمریکا باید مخالفان را در ایجاد پایگاهی امن در کنار صحنه عملیات و سپس استخدام، آموزش، و تجهیز نیرویی برای برپایی نبرد چریکی علیه رژیم صدام یاری دهد. جنگ چریکی استراتژی طرف ضعیف است که تنها با تحلیل بردن تدریجی توان دشمن و در عین حال تقویت آرام و یکنواخت توان خود می‌تواند پیروز شود. مخالفان رژیم عراق با پیروی از رهیافت کلاسیک و سه مرحله‌ای مائو یعنی آغاز عملیات تدافعی، ایجاد نوعی بن‌بست، و سپس اقدام به عملیات تهاجمی، باید نبردهای کوچکی را برپا نموده و از جنگهای متعارف با ارتش عراق مادامیکه امکان پیروزی در بر ندارند، پرهیز کنند. پس از سالها تلاش در این راستا، شورشیان رژیم صدام را سرنگون کرده و کنترل کشور را به دست می‌گیرند.

این طرح که تنها وفاداری و کمک منافع خارجی در سطحی میانه را می‌طلبد و خطر تلفات سنگین آمریکاییها را در بر ندارد، به یقین مورد پذیرش آمریکا خواهد بود، چون می‌تواند نمونه دهه ۱۹۹۰ دکتترین ریگان را به کنگره ملی عراق ارایه دهد. علاوه بر این، مائو و دیگران نشان داده‌اند که این استراتژی با وجود نیاز به شرایط بسیار مناسب، در واقع می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد. بخش عمده‌ای از عراق فاقد اراضی ناهموار و مراکز پایدار جمعیتی است که چریکهای عراقی را در پنهان شدن از دیدنیروهای دولت‌یاری دهد.

اما مشکل اصلی این است که طرح افغان برای هم‌پیمانان منطقه‌ای آمریکا پذیرفتنی نخواهد بود، و از طرف دیگر همکاری آنها برای پیشبرد طرح ضروری است. شورشهای موفقیت‌آمیز چریکی به منطقه‌ای امن در پشت خط مقدم نیاز دارد تا شورشیان بتوانند در آن نیروهای جدید را آموزش داده، وابستگان خود را پناه دهند، مجروحین را مداوا کنند، جنگ‌افزار و تدارکات را ذخیره نمایند، برای عملیات تازه آماده شوند، و در صورت حمله نیروهای دولتی عقب‌نشینی و تجدیدقوا کنند. پاکستان این نقش را برای مجاهدین افغانی،

هندوراس برای کتراهای نیکاراگوئه، آفریقای جنوبی برای یونیتا*، و چین و بعدها ویتنام شمالی برای ویت‌کنگها، و ... ایفا کرد. اما هیچیک از کشورهای مرزی عراق اکنون میزبان مخالفان آن نمی‌شوند. این کشورها هیچ‌کدام حاضر نیستند که در وضعیت جنگ آشکار با عراق بسر برند.

در اینجا می‌توان بیشتر داوطلبان این اقدام را به سرعت بررسی کرد. مقامات سعودی بارها گفته‌اند که آماده جنگ با عراق به مدتی نامشخص نیستند. گذشته از این اگر اه سعودیها، گفتنی است که سرزمینهای مرزی سعودی و عراق بیابانی کم‌وبیش خالی از سکنه است که برای برپایی شورش نامناسب می‌باشد. کویت هرچند خواستار برکناری صدام است، نگران حالت جنگ درازمدت نیز بوده و مرزش با عراق، بیابانی خالی از سکنه می‌باشد. اردن که پیشتر از اقدامات برای براندازی صدام پشتیبانی کرده بود، بارها مخالفت خود را با در اختیار گذاشتن سرزمین خود برای حمله مستقیم نظامی به عراق اعلام کرده و در مرز با عراق همانند سعودی و کویت، بیابانهای خالی از سکنه دارد. سوریه همواره یکی از اعضای مردم ائتلاف ضد صدام بوده و هیچگاه، حتی در دوران جنگ خلیج فارس حاضر به مشارکت در عملیات نظامی مستقیم علیه عراق نبوده است و همچون دیگران مناطق مرزی خالی از سکنه بیابانی با عراق دارد.

در این میان تنها دو گزینه مناسب، ترکیه و ایران باقی می‌ماند. به یقین، ترکیه به لحاظ جغرافیایی مناسب است؛ مناطق مرزی ترکیه و عراق کوهستانهای پردرخت و جمعیت فراوانی را دربردارد اما متأسفانه، ترکها با آگاهی از این که هرگونه شورش و قیام ضد صدام در ترکیه و شمال عراق پیرامون کردها متمرکز می‌شود، خود را به کلی از ماجرا جدا کرده‌اند. آنکارا نگران است که مبادا پشتیبانی از چنین اقدامی به طور کلی به آرمانهای سیاسی کردها دامن زده و شورشیان کرد این کشور را نیز برانگیزد. با وجود وعده‌های پیاپی مقامات آمریکایی، ترکها مایلند که صدام برسر قدرت بماند و حتی از اقدامهای وی برای به دست گرفتن دوباره کنترل کردستان عراق نیز طرفداری می‌کنند.

ایران، گزینه نهایی و بهترین پایگاه برای شورش عراقیها به شمار می‌آید. در واقع، ایران طی چهاردهه اخیر حامی چریکهای کرد و شیعه بوده است. مرز ایران با عراق کوهستانها،

* Unita.

تپه‌ها، جنگلها، و باتلاقهای فراوان را دربر دارد و در منطقه مرزی جوامع گوناگونی زندگی می‌کنند. اما چون آمریکا و ایران روابط نزدیکی ندارند، واداشتن ایرانیها به همکاری در حمایت از قیام و شورش ضد صدام، کار راحتی نیست.

دیگر مشکلات مربوط به رهیافت افغانها از چارچوب زمانی طولانی برای مؤثر واقع شدن آن سرچشمه می‌گیرد. نخست این که جنگ چریکی طولانی هدایت شده از خارج کشور عراق، سرانجام، خوشایند افکار عمومی جهانیان نخواهد بود. آمریکا به طور فزاینده‌ای خود را در سازمان ملل و دیگر محافل منزوی می‌یابد و این امر سیاست خارجی آمریکا از جمله ادامه تحریمها و رژیمهای بازرسی تضعیف و مهارکننده صدام را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دوم، این طرح شاید سرانجام به رهایی از صدام منجر شود، اما هیچ راه‌حلی برای مهار و کنترل چالشهای کنونی و آتی برآمده از صدام ارائه نمی‌دهد. آمریکا با کاربرد رهیافت افغانها ممکن است به مدت دو سال با شورش که هنوز در مرحله اولیه قرار دارد و عراقی که افسار گسیخته و رهاشده از محدودیتهای بین‌المللی است، درگیر باشد.

در پایان، حتی اگر رهیافت افغانها موفقیت‌آمیز باشد، ممکن است انبوهی از مشکلات حل نشدنی را در پی آورد. براندازی صدام به معنای روی کار آمدن دولتی حامی آمریکا در بغداد نیست. بی‌ثباتی در عراق می‌تواند سرانجام به کودتای نظامی یا امنیتی - اطلاعاتی منجر شود، اما این امر به کنگره ملی عراق و گروههای حامی غرب نیز در رسیدن به قدرت کمکی نخواهد کرد. در واقع، ممکن است عراق گرفتار جنگ داخلی شود. به بیانی دیگر، نتیجه شورش به سبک افغانها، شاید به هرج و مرج مشابه با وضعیت کنونی افغانستان بیانجامد.

گزینه‌های آمریکا

چون آمریکا هم اکنون توان مدیریت طرح براندازی صدام یا پذیرش دوباره وی در جامعه بین‌المللی را ندارد، تنها یک گزینه یعنی روی آوردن به سیاست موجود و نه چندان محبوب کنترل و مهار برایش باقی می‌ماند. منتقدان دولت کلیتون در این مورد حق دارند که رژیم مهار کنونی در حال فروپاشی است. تحلیل تحریمهای سازمان ملل و پایان تدریجی دوره انزوای عراق به صدام امکان بازسازی قدرت خود را در داخل کشور داده است. خودداری صدام از همکاری با بازرسان تسلیحاتی آنسکام وی را قادر به حفظ برخی از

برنامه‌های ساخت جنگ‌افزار کشتار جمعی نمود. اگر انزوای صدام کاهش یابد، نیروهای نظامی خود را نیز تقویت خواهد کرد. چالش واقعی و شدید فراروی آمریکا در عراق این است که آیا سیاست مهار صدام را برای یافتن گزینه‌ای بهتر که وجود خارجی هم ندارد، کنار بگذارد، یا اینکه باید شیوه‌های مهار را تقویت کند.

این کار را می‌توان به دو روش انجام داد که هر یک بهای سنگینی را دربردارد. نخستین رهیافت، حفظ مهار عراق به همین شکل گسترده موجود، همراه با انواع و اقسام تحریمها، بازرسیها، اقدامهای تلافی‌جویانه و انزوای دیپلماتیک است. آمریکا برای این منظور باید ائتلاف ضد صدام را بار دیگر سازماندهی کند و همکاری دوباره و ضروری جامعه بین‌المللی شامل جلب نظر در دسر آفرینهایی مانند چین، فرانسه، و روسیه را بوسیله دادن امتیازهایی در دیگر زمینه‌های سیاست خارجی همچون توسعه ناتو، کوزوو، ایران، کمک اقتصادی، دیون سازمان ملل و ... برای خود کسب کند. آمریکا همچنین باید برای مقابله با اقدامهای تحریک‌آمیز صدام همواره از تهدید یا اعمال زور استفاده نموده و هرگونه اقدام نظامی لازم را برای واداشتن او به مصالحه و سازش اتخاذ کند. خلاصه این که دولت کلینتون باید موضوع عراق را در صدر برنامه سیاست خارجی خود قرار دهد و تا آینده قابل پیش‌بینی این روند را ادامه داده، و سرمایه دیپلماتیک عمده‌ای را برای محدود نگاه‌داشتن صدام مبدول دارد. رهیافت دوم، تغییر موضوع از مهار گسترده به مهار محدود است. در این سناریو، آمریکا با لغو تحریمهای اقتصادی علیه عراق، و نیز لغو مناطق ممنوعه پروازی و تحریم سفرهای بین‌المللی در ازای تصویب قطعنامه‌ای تازه از سوی شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر منع بازسازی و از سرگیری برنامه‌های ساخت جنگ‌افزار کشتار جمعی یا دستیابی به سلاحهای متعارف نوینی مانند تانک، توپخانه، هواپیمای جنگی و هلی‌کوپتر هجومی در سطحی گسترده در عراق موافقت می‌کند. برای اطمینان از اجرای کامل این محدودیتها، قطعنامه نامبرده زمینه لازم را برای تقویت بازرسیهای آنسکام و نظارت فراگیر بر واردات عراق و نیز اعلام آشکار مجاز بودن هر یک از کشورهای عضو سازمان ملل در بکارگیری ابزار لازم برای وادار نمودن صدام به تسلیم و همکاری فراهم می‌آورد. به‌طور خلاصه آمریکا باید از چندین عامل بسیار نامناسب رژیم مهار کنونی در ازای کسب مجوز نامحدود برای اجرای عملیات هوایی آینده علیه صدام برای توقف برنامه‌های ساخت جنگ‌افزار کشتار جمعی یا پیشگیری

از بازسازی تسلیحات متعارف و خطرناک نظامی چشم‌پوشی کند.

به هر حال هریک از دو رهیافت که انتخاب شود، حمایت از مخالفان عراق می‌تواند و باید یکی از اجزای سیاست آمریکا در این زمینه باشد، اما تنها مادامیکه این حمایت آشکارا در راستای مهار بوده و جایگزین آن نشود، دادن کمکهای نظامی، سیاسی و مالی محدود به مخالفان عراق، آنها را در ضربه وارد آوردن به پیکره رژیم صدام توانمند کرده و آمریکا نیز از سیاستهای عقب‌رانی که پیشتر گفته شد در امان می‌ماند. چنین رهیافتی به لحاظ سیاسی، دیپلماتیک، و نظامی امکان‌پذیر بوده و اهداف گوناگون آمریکا را تحقق می‌بخشد.

راه‌حل اصلی برای واشنگتن این است که ضمن پرهیز از بزرگنمایی مخالفان صدام، به تقویت آنها پردازد. مصوبه‌ی آزادسازی عراق بیشتر به علت ترویج انتظارات غیرواقع‌بینانه و محدود کردن بیش از اندازه‌ی گروههای قابل حمایت اثری نامطلوب دارد، تا به این علت که اجازه‌ی دادن نوعی کمکهای نظامی به مخالفان را می‌دهد. نخستین اقدام باید تقویت شبه‌نظامیان مخالف همچون نیروی کردها باشد که از زمان به قدرت رسیدن رژیم بعث عراق در سال ۱۹۶۸ تاکنون با آن در جنگ بوده‌اند. در ماههای اخیر، اتحادیه‌ی میهنی کردستان و حزب دموکراتیک کردستان به دشواری در صلح با یکدیگر موفق شدند و بدین ترتیب هریک در شمال عراق قلمرو مجزایی را تحت نفوذ خواهند داشت و بجای کشتن یکدیگر، نیروهای خود را برای مقابله با صدام متمرکز خواهند کرد. با وجود خیانت‌های گذشته، کردها همچنان خواهان همکاری با آمریکا هستند. کاخ سفید نیز باید به نوبه‌ی خود جریان اعطای تسلیحات سبک، بودجه، و دیگر منابع مورد نیاز کردها برای احیای توان نظامی خود را قطع نکند.

آمریکا باید به گروههای شیعیان جنوب عراق نیز کمک نماید. واشنگتن تاکنون از پیوند مستقیم با شیعیان و حتی متنقدترین گروههای آنها مانند مجلس اعلای انقلاب اسلامی "سایری" * به دلیل بنیادگرایی و روابط مستحکم خود با ایران پرهیز کرده‌است. آمریکا باید بدون تردید در مواقع مناسب گروههای میانه‌روتر شیعیان را تقویت نموده، و سلاح و پول در اختیار آنها بگذارد. آمریکا حتی پشتیبانی از مجلس اعلای انقلاب اسلامی را نیز نه به دلیل احتمال تعدیل دیدگاههای آنها، بلکه به علت معدود بودن دشمنان صدام باید مورد بررسی قرار دهد.

* SAIRI.

آمریکا باید برای تقویت مخالفان داخلی برخوردار از پایگاههای گسترده‌تر نیز بکوشد. در اینجا تبلیغات کنگره ملی عراق مناسب است: تنها یک سازمان بزرگ و مادر است که بویژه در صورت ارسال کمکهای جداگانه آمریکا به کردها و شیعیان قادر به ایجاد وحدت در میان عناصر پراکنده جنبش ضد صدام خواهد بود. واشنگتن باید هم پیمانان بدبین منطقه‌ای و اکثریت سنی عراق را متقاعد کند که تنها خواهان عراقی متحد و یکپارچه است و تمایلی به تجزیه این کشور به مناطقی برخوردار از جمعیت‌های نژادی - مذهبی خاص ندارد و مخالف سیادت کردها و شیعیان بر سنی‌های این کشور است.

اگر قرار است سازمان مادر برگزیده واشنگتن همان کنگره ملی عراق باشد، باید به آن نیرو بخشید تا بتواند نفوذ خود را در عراق افزایش داده و سربازان بیشتری را زیر پرچم خود گرد آورد. آمریکا باید با نظارت بر تلاشهای تبلیغاتی از سوی کنگره ملی عراق مانند تأسیس و راه‌اندازی رادیو آزادی عراق در همین اواخر، و تأمین بودجه و شاید سرانجام جنگ‌افزار و آموزش نظامی به آن کمک کند. اما آنچه اهمیت دارد آماده‌سازی کنگره برای کنارگذاشتن رهبران ناکارآمد، توسعه و تنوع اعضا و جذب دیگر گروه‌های اصلی مخالف رژیم عراق است.

چنین طرحی به یقین منجر به سرنگونی صدام نمی‌شود اما حتی در صورت ادامه روند تضعیف عناصر کنونی مهار و دربرگیری، صدام در مقابله با مخالفان تعادل خود را از دست داده و محدودیت عمل پیدا می‌کند. این طرح ممکن است نارضایی نخبگان عراق را برانگیزد و حتی احتمال سرنگونی رژیم صدام از درون را نیز افزایش دهد. ناکامی صدام در سرکوب مخالفان در آغاز دهه ۱۹۹۰، به چندین مورد کودتای ناموفق انجامید و پایگاه قدرت او را تحلیل برد. مهم‌تر از همه این که با این اقدام می‌توان توسعه طلبی صدام را محدود کرد. اگر مخالفان بتوانند با جلوه‌ای مشروع به نمایندگی از سوی تمام مردم عراق سخن بگویند، به آنها امید بخشیده و چالشی نمادین با رژیم حاکم به راه اندازند، صدام ناگزیر به جای تجاوز به دیگر کشورها تمامی توان خود را در زمینه حفظ کنترل بر عراق متمرکز می‌کند.

پشتیبانی از مخالفان می‌تواند به برطرف شدن رنج دهشتناک کردها و شیعیان عراق نیز کمک کند. واشنگتن تاکنون بارها کردها را به شورش فرا خوانده اما سپس آنها را به حاکمان بغداد سپرده است. واشنگتن در سال ۱۹۷۵ آنها را فروخت، در سالهای ۸۸-۱۹۸۷ که عملیات

هولناک انفال* رخ داد آمریکا به کناری رفت تا صدام کردها را قتل عام کند، پس از عملیات طوفان صحرا در سال ۱۹۹۱ نیز آمریکا از کردها کناره گرفت، و پس از تجاوز صدام به شمال عراق در سال ۱۹۹۶ تنها عملیات جزیی را اجرا کرد. شیعیان نیز به دلیل مبارزات خود همواره در رنج و عذاب بوده‌اند، صدام باتلاقهای جنوب عراق را خشکانیده و آنها را وحشیانه سرکوب کرده است. اگر آمریکا به نیروهای مخالف کمک نماید بدون این که آنها را به برپایی ماجراهای آرامانگرایانه تحریک کند در واقع تعهد خود را نسبت به رفاه آنها نشان داده و ابزار لازم برای افزایش مقاومت را در اختیارشان می‌گذارد.

نگاه داشتن مخالفان در صحنه عمل نیز انعطاف‌پذیری بیشتری را در پایان راه به آمریکا می‌دهد. اگر سیاست مهار گسترده پایان یابد، جایگزین آن چه خواهد بود؟ ترکیه می‌تواند رابطه‌ای نزدیکتر با عراق داشته باشد یا همچنان وفادار به واشنگتن باقی بماند. ایران ممکن است یکی از شرکای واقعی آمریکا شود و یا علیه سلطه غرب با صدام همکاری کند. حفظ کارایی مخالفان پس از (برای نمونه) شورش داخلی در بصره یا یکی دیگر از شهرهای عراق، گزینه‌های بیشتری را در اختیار آمریکا گذارده و سرنگونی صدام را در درازمدت امکان‌پذیرتر می‌سازد.

برخی از هم‌پیمانان آمریکا در برابر هرگونه اقدام جدی برای همکاری با مخالفان جبهه می‌گیرند، اما می‌توان بر این مشکل غلبه کرد. نگرانی برحق ترکیه این است که حمایت مادی و معنوی از کردهای عراق به شورش کردهای ترکیه همچون حزب کارگران کرد (پ.ک.ک) منجر شود. واشنگتن برای اطمینان دادن به آنکارا باید زمینه را فراهم کند تا این کشور نقش مهمی را در اجرای این سیاست ایفا نماید و بر احزاب کرد عراق فشار بیاورد تا بر خودمختاری بیشتر در عراق تأکید ورزند نه استقلال کردها. آمریکا باید به ترکیه یادآور شود که حزب دموکراتیک کردستان در واقع بارها برای سرکوب حزب کارگران کردستان به ترکیه کمک نموده و در صورت حمایت از آن در آینده نیز می‌توان چنین کند. اگر ترکها هم از همکاری طفره روند، دولت آمریکا باید برای آوردنشان به صحنه، امتیازات دیگری را در زمینه سیاست خارجی به آنها بدهد.

شیخ نشینهای خلیج فارس نیز دچار تردید خواهند بود اما آنها نسبت به دیگر سیاستهای

* Anfal

آمریکا از این هم بدبین تر هستند. ابراز این واقعیت که واشنگتن خواستار جایگزینی صدام با رژیم کردی یا شیعی نیست، امری ضروری و مطلوب است، زیرا هیچیک از این دو گزینه راهی مناسب برای حکومت بر عراق بشمار نمی آید. کشورهای خلیج فارس اگر اطمینان یابند که حمایت آمریکا از مخالفان در چارچوب بخشی از سیاست مهار که مورد پذیرش همه آنها است، صورت می گیرد و ماجراجویی پرخطر تازه ای به حساب نمی آید، بیشتر احساس امنیت و آرامش می کنند.

این سیاست باید در آمریکا نیز پذیرفتنی باشد زیرا اگر چه مداخله آمریکا را محدود می سازد، برای پیشبرد منافع آمریکا موثر خواهد بود. بر خلاف خیالپردازیهای مربوط به عقب رانی بهره گیری از مخالفان به مثابه بخشی از سیاست احیا شده مهار به مقادیر هنگفتی پول و یا نیروهای نظامی دیگری نیاز ندارد. در واقع بزرگترین خطر، کاهش حمایت داخلی و اطمینان از عدم بروز جنگی فراگیر و تنها پرداختن به لفاظی های غیر عملی همانند گذشته است. تقویت سیاست مهار با دادن کمک کافی به مخالفان عراق برای ادامه ایفای نقش در صحنه عمل و به ستوه آوردن رژیم صدام، چندان توجهی در جهان بر نمی انگیزد. سیاست محدود مهار به طور الزامی آمریکا را به خواست خود نمی رساند، بلکه در تأمین نیازهای آمریکا مفید خواهد بود.

حتی بر اساس فرضیه های خوش بینانه که از مجموع ۲۳ لشکر عراق تنها ۱۲ لشکر شامل ۶ لشکر نیروی زمینی و ۶ لشکر گارد ریاست جمهوری می جنگند و هر لشکر را می توان با ۵۰۰ سورتی پرواز درهم شکست، تنها برای سرکوب این واحدها باید ۶۰۰۰ سورتی پرواز انجام داد. کم و بیش همین تعداد نیز برای حمله به تأسیسات نظامی، پشتیبانی لجستیکی و پایگاههای فرماندهی و کنترل تاکتیکی لازم است که نزدیک به ۱۲۰۰۰ سورتی پرواز می شود که اندکی بیش از نصف ۲۲۰۰۰ سورتی پرواز علیه اهداف مشابه از سوی هواپیماهای ائتلاف ضد صدام طی جنگ خلیج فارس است.

اما عملیات هوایی برای پشتیبانی از تهاجم زمینی مخالفان رژیم ضرورت توجه ویژه به اهداف دیگری را ایجاب می کند که در عملیات طوفان صحرا اولویت بالایی نداشتند. آمریکا باید پاتک های متناوب لشکرهای سنگین عراق علیه یگانهای سبک مخالفان را درهم کوبد.

برای مقابله با تنها یکی از این پاتک‌ها که دو لشکر سنگین عراق در خفجی* در ژانویه سال ۱۹۹۰ سازمان دادند، ۱۰۰۰ سورتی پرواز انجام گرفت اما نیروهای عراق جان سالم بدر بردند و پس از عقب‌نشینی بار دیگر در جنگ زمینی شرکت کردند. حتی اگر با دیدگاهی امیدوارانه بگوییم که تقویت مهمات آمریکایی و تضعیف روحیه عراقی‌ها شمار پروازهای لازم برای عملیات مشابه در زمان کنونی را به نصف کاهش می‌دهد، اما بازهم ضرورت مقابله با چندین پاتک عراق و حفظ هوشیاری و آمادگی برای مقابله با پاتکهای بعدی، ممکن است شمار کل حملات را به سطح حملات هوایی عملیات طوفان صحرا برساند.

عملیات هوایی همچنین باید دیگر مأموریت‌های رزمی و پشتیبانی مانند پوشش‌دهی به جنگنده‌ها، سرکوب پدافندهای هوایی دشمن، شکار موشک‌های اسکادر هوا، سوختگیری هوایی، و حمل و نقل را در برگیرد. در عملیات طوفان صحرا ۲۲۰۰۰ سورتی پرواز علیه نیروهای زمینی تاکتیکی عراق تنها بخشی از کل ۱۱۱۰۰۰ سورتی پرواز انجام شده بود. در عملیات بعدی، این نسبت کمتر خواهد بود زیرا آمریکا دیگر نباید همان تعداد اهداف استراتژیک قبلی را بمباران کند، اما این نسبت خیلی هم کمتر نخواهد بود، چون این عملیات هوایی مدت زمان بیشتری به طول می‌انجامد. نیروهای هوایی آمریکا باید برای درهم شکستن چندین یگان عراقی هفته‌ها به سرکوب آنها پردازند، در انتظار ورود نیروهای مخالف به میدان نبرد باشند تا برای مقابله با پاتکها عمل کنند. سپس شماری از دیگر یگانهای زمینی عراق را درهم کوبند، و به همین ترتیب ادامه دهند.

سرعت این رزم هوایی را نیز ضعف و بی‌تجربگی یگانهای مخالفان تعیین می‌کند. چون اهداف و واحدهای رزمی باید طی چندین ماه سرکوب و تجزیه شوند، تعداد کل سورتی پروازهای لازم برای این رزم هوایی ۸۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ خواهد بود.

* Khafji